

یادداشت

نگاهی کوتاه به صدایم کن خضرا سروده علیرضا بهنام
برای یافتن معنای نو

اسهراب رحیمی|

علیرضا بهنام را سال‌هاست از طریق مجموعه‌های اشعار و ترجمه‌هایش می‌شناسم. می‌توانم به جرأت بگویم او از اندک شاعران دهه ۷۰ است که با زبانی مستقل و جهانی منحصر به‌فرد توانسته با هر مجموعه شعرش شگفتی بیافزیند. به بیان دیگر، او شاعری است که همیشه حرفی نو برای گفتن دارد. علیرضا بهنام، شاعری است که قدر کلمه را می‌داند. در مجموعه «صدایم کن خضرا» او به خوبی نواسته صدای نسل خود باشد؛ بخشی از نسل خود. تعهد اجتماعی که در زمان‌های دوره؛ به شاعرانی تحمیل می‌شد و شاعرانی دیگر را برای جذب مخاطب به سمت چنین نگارش وادار می‌کرد. در شعر علیرضا بهنام، به‌شکلی درونی عمل می‌کند؛ سراب یعنی شکست‌نور در بیابان.

ذقت کنید در این شعر، شاعر از سرراب سخن می‌گوید؛ به شکست نور اشاره می‌کند، نوری که در بیابان شکسته می‌شود و در ادامه نور را توضیح می‌دهد؛ و نورها گاهی واقعیت را پنهان کرده‌اند نورها، اما چرا نورها واقعیت را پنهان کرده‌اند. تا آن جا که می‌دانیم، کار نور، افشای واقعیت است نه پنهان کردن. اما منظور شاعر، نوری دیگر است: بیرون آمده از جعبه‌ای که دیری ست جاودی ن‌دارد. جعبه‌ای هست یا شاید هم دستگاهی که نور تولید می‌کند؛ جعبه‌ای جاودی که جاودی ندارد؛ چرا که؛ وارونه است جهان! در نور جعبه/خیابان وارونه است میدان وارونه. اما هنوز هم نمی‌دانیم این کدام جعبه است که در نورش جهان وارونه است و خیابان وارونه است و میدان وارونه؛ درانه‌های که‌بسال خانم زندگانی/ درانه‌های که‌بسال زندگانی نمی‌کيستند؟ آیا منظور شاعر از خانم زندگانی، همان حیات است و منظور از کسسالان، جوانان است؟ اسوار بر نور/ از جعبه بیرون می‌زند/ می‌نشیندسحر گام‌برپیشانی روزنامه‌ها؛ چپ‌های هستند که سوار بر نور/ از جعبه‌های بیرون می‌زند که باعث می‌شوند چیزی سحر گام بر صفحات روزنامه‌ها منتشر شود. خبری ست اما ناخوشایند، چرا که؛ ابری سیاه می‌بارد/ و جماعت را با خویش می‌برد به انتهای خیابان. این ابر سیاه، کدام است؟ خیل عظیم سیاه پوشانی که می‌خواهند سیاه را به جماعتی تحمیل کنند؛ و چرا آنبوه جمعیت را با خود می‌کشند؛ به انتهای خیابان؟؛ سیاه است/ می‌بارد تا انتهای دروغ

اما چرا سیاهی تا انتهای دروغ می‌بارد؟ آیا سیاهی از آن رو سیاه است که خط می‌کشد روی نوشته‌ها، روی وجود؛ و ابری آنچه می‌بینند؟ آیا سیاهی پاک می‌کند، محو می‌کند یا می‌پوشاند؟ پاک نمی‌کند می‌بارد. اما پاک کردن در کار نیست، سیلی آمده است و باریده است؛ ودهانته شده‌اند هنر می‌شوند/ و هنر ها خشک. اول رودها هنر می‌شوند بعد دریا، اساحتی این‌بار ندگی نیز خشک است. پس چه چیز نیست که هم می‌بارد و هم خشک‌سالی، می‌زاید؛ از ابر سیاه تنها دود می‌بارد روی میدان‌ها، از ابر سیاه، که احتمالا منظور اسلحه است؛ دود می‌بارد روی خیابان و میدان؛ ردیف تفنگ/ همیز و چشم‌چران/ خیابان اراقق می‌کند.

و تفنگ‌ها با چشم‌ها و ماشه‌هایشان، همچون چشمان نیز چشم‌چرانان؛ حضور عیاران خیابانی را باشدتی نیز نظیر ودقتی بیر حمانه در کنترل خویش در آورده است؛ بر سه‌شنبه سکوت می‌بارد.

من و به‌ناگاه یاد شعر زنده‌یاد نازنین نظام شهیدی می‌افتم که گفت: بر سه‌شنبه بر می‌بارد و شاعر نیز به‌این‌موضوع اشاره می‌کند. قیلابرف می‌بارد. یابین که شعر، و شاعر می‌داند که منظور شاعر قبلی نیز؛ چیزی جز برف بوده است و شاعر می‌داند که در تنها در شعر است که می‌شود بر نام روزها برف‌بارد؛ خیابان در المپ جا خوش کرده‌اند، و زمین باری سنگین است. شاعر به یونان نظر دارد. شاعر فکر می‌کند به خدایان اسطوره‌ای، خدایانی که آفریده ذهن شاعر هستند و شاعر، خدا را به شکل خشک می‌بیند که در المپ جا خوش کرده، چسرا که او می‌خبر از احوالات خلق خویش است و حالا که خدا دور است دسترس است؛ زمین که مانند به دست‌انسان است، سنگین به‌نظر می‌آید و بی‌سخت؛ روی شانه‌های مردم را بزرگ‌هویلا.

و در این دهلیزهای تو در تو راه‌هایی هست که به هیچ کجا ختم نمی‌شود، مثل زندگانی که در هیچ کجا پاید نمی‌شوند؛ در آخرین سه‌شنبه شهر آروی خاک‌شعری خوانم.

و هنوز سه‌شنبه است و شاعر ایستاده است و بر جنازه دوست مفقود شعر می‌خواند؛ همراه تنبوری که سکوت می‌نوازد.

و شعر در این فضای دغفن، چه می‌تواند باشد جز صدای سکوت تنبوری که سکوت را می‌نوازد. و شاعر با هرغم همه اینها می‌خواهد زندگی کند؛ اما، چکیدم روی زندگی، چکیدن اما، تعطیل شده بود. شاعر متوجه است که در وضعیتی که جاری شدن چرم است و باریدن تعطیل، تنها می‌شود به امید چکیدن دل بست، به قطره‌های کوچک حیات، اما، زندگی/ او یخته بود/ از دیرگی/ در باد، شاعر حتی کوچکترین امید هم نمی‌بیند، چرا که زندگی را چون محکومی می‌بیند که از دیرگی در باد او یخته شده است.

شاید علیرضا بهنام را بتوان از نا‌همیدترین شاعران دو دهه اخیر شعر ایران دانست. اما در نومیادی او، زندگی شاعرانه‌ای هست که‌هایگوار، خواننده را به سبک‌بازی عمیق و سرشار از صدا دعوت می‌کند. شاعر، راه‌های را در فرورفتن می‌یابد، در غرق شدن در واژه، برای یافتن معنای نو.

آ یا در ادبیات معاصر ما چشم‌انداز انتقادی متناسب با شرایط اجتماعی صدسال گذشته‌مان وجود دارد؟

پیش از پاسخ به سوال شما تکلیف دو واژه ادبیات و شرایط اجتماعی را روشن کنیم، تعریفی که من از ادبیات می‌پسندم، تعریف علیرضا حافظی در معنی ادبیات است؛ «ادبیات صورت‌صناعی کلام است که با برانگیختن احساس و ادراک از طریق خیال دو زمینه‌مختلف را همسو یا همسان می‌کند» ادبیات هم در کلی‌ترین تقسیم‌بندی به دو قسمت نثر و نظم تقسیم می‌شده است که من به بخش نثر آن می‌پردازم. از میان بخش‌های فرعی نثر نیز نگاهم به ادبیات‌داستانی است. می‌دانید که نثر هم مثل نظم از نظر موضوع و مفهوم، قالب، مخاطب، و درنهایت تقسیم‌بندی‌هایی دارد که به‌عنوان مثال با نگاه به قالب‌های ادبی، گستره وسیعی پیدای می‌کند، شامل: ادبیات‌داستانی، ادبیات‌نمایشی، ادبیات‌شغاهی، برخی زندگینامه‌ها و خاطرات روزانه، قطعات ادبی، طنزها و در این میان حتی برخی متون فلسفی، تاریخی، روزنامه‌ای، حقوقی و علمی گذشته هم که امروز از نظر بررسی زبان و نوشتار ادبی در زمره متون ادبی قرار می‌گیرند.

پس من از میان گستره وسیعی از متون ادبی معاصر تنها وضع یک بخش کوچک آن را در حد بضاعت و مطالعاتم بررسی می‌کنم. درباره شرایط اجتماعی هم یک توضیح مختصر باید عرض کنم و آن توجه به پیوستگی شرایط اجتماعی با شرایط سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی است. یعنی نمی‌توان شرایط اجتماعی را بدون در نظر گرفتن دیگر فاکتورهای مربوطه بررسی کرد یا مثلا داستان‌های سیاسی را بی‌نگاه به شرایط

اجتماعی.
بفرمایید که آیا خالقان این بخش از ادبیات توانسته‌اند آثار انتقادی قابل‌ذکری به جامعه تحویل بدهند؟ منظورم داستان‌هایی است که در کنار ارزش‌های ادبی، هم توانسته باشند روح‌زمانه را به مخاطبان‌شان منتقل کنند؟ هم آیینه جامعه آن روزگار تلقی شوند، یعنی ما بتوانیم ضمن لذت‌بردن از ادبیات اثر، اوضاع طبقات مختلف اجتماعی و آمال و آرزوها، دردها و درمان‌های جامعه را ببینیم و لمس کنیم

پاسخ کلی من به سوال شما این است که داستان نویسان ما با توجه به مجموعه شرایط سیاسی، فرهنگی جامعه و بضاعت خوششان، آثار انتقادی در خوری متناسب با شرایط اجتماعی و دوره‌های سیاسی یکصدسال اخیر ایران در حوزه ادبیات داستانی خلق کرده‌اند. این‌که دور‌های سیاسی را با شرایط اجتماعی و آثار ادبی همراه می‌کنم، دلایش همان پیوستگی‌ها و تأثیر و تأثرهای است که این سه عنصر درهم دارند. دور‌های تاریخی معمولاً بر وجوه مختلف زندگی مردم تأثیر می‌گذارند، گاه این تأثیر گذاری آن‌قدر به‌جا مانده از آن دوره، به ویژگی‌های عصر موردنظر پی‌برددوبالعکس.

دوره‌های سیاسی که تأثیرات آشکاری بر انتشار- و نخل- بسیاری از داستان‌ها داشته‌اند، در جدول ذیل مشخص شده‌است.

اگر موافق باشید، ما در همین آغاز، بحثمان را محدودتر کنیم، یعنی فعلا به دوره اول مور دنظر شما بپردازیم که از آستانه منشر وطیبت شروع می‌شود و تا قدرت گرفت رضاشاه ادامه دارد، مشخصا در این دوره چه داستان‌های مطرح انتقادی نوشته‌شده؟

از داستان‌های انتقادی دوره اول، می‌توان به سیاستنامه ابراهیم‌بیک، مسالک‌المحسین، کتاب احمد یاسفینه طالبی، ستارگان فریب‌خورده، رساله منظره، کشف‌الغرائب یا رساله‌ مجدیه و نومنامه اشاره کرد.

سیاحتنامه ابراهیم‌بیک، نوشته حاج‌زین‌العابدین مراغاهی، داستانی سه‌جلدی است که به ترتیب طی سال‌های ۱۲۷۴، ۱۲۸۵ و ۱۲۸۹ هجری شمسی منتشر شد. در این داستان از تاجر سخن گفته می‌شود که بعد از هفت‌هفته سال‌ها به وطن خود، ایران بازمی‌گردد اما با مردمی خرافی و فقیر و حکومتی مستبد روبرو می‌شود. نویسنده در واقع برای نشان دادن انتقاداتش از اوضاع خراب مملکت، تاجری ایرانی‌الاصل را به‌عنوان شخصیت اصلی داستانش برمی‌گزیند. شخصیتی که وقتی از قاهره به شوق زیارت مرقد امام زراغ) راه می‌افتد و در استانبول کتاب احمد طالبوف را می‌خواند، که آن همه از بدبختی در ایران زمین یاد کرده، طالبوف را دشمن ایران می‌پندارد اما وقتی خود پای به خاک وطن می‌گذارد، می‌بیند وضع ایران خراب‌تر از آن چیزی است که در کتاب خوانده است. دو جلد اول این کتاب که بدون نام نویسنده منتشر شده بود، سبب به زندان افتادن بعضی افراد مظنون می‌شود.

مسالک‌المحسین (۱۲۸۴ ه. ش. نوشته عبدالرحیم‌بن شیخ ابوظالب نجار تبریزی معروف به طالبوف که ۱۰ سال پس از اولین جلد «سیاحتنامه

ابراهیم‌بیک» منتشر شد؛ از مین‌های سیاسی تری برخوردار است. این اثر که داستانی است در راستای شناخت اوضاع واحوال سیاسی اجتماعی ایران، سفر خیالی یک هیات جغرافیایی به کوه‌های شمال ایران را شرح می‌دهد، «سفری که‌نه‌به‌خواست اولیای امور ایران بلکه برای بر آوردن هدف‌های سفارت انگلیس در ایران، انجام می‌گیرد. طالبوف ضمن افشای

گفت‌وگویی فشرده با دکتر محمد حنیف

ادبیات اجتماعی ایران و چشم‌انداز انتقاد

|تنظیم: مریم صباپور|

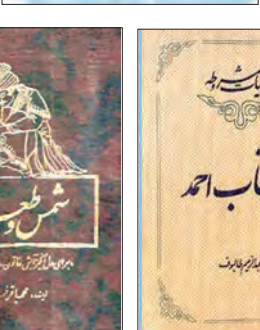


بنیان قاجار) بر کرسی‌های زر قرار گرفته و بر حسب تقاضای آغامحمدخان یازده تن وزرای دوره قاجار را استنطاق می‌کنند تا معلوم شود خرابی‌حالیه ایران در عصر کدام سلطان و وزیر خائن بوده. (آرژین پور، ۲۶۹: ۱۳۸۲)

در راستای معرفی نوشته‌های روایی انتقادی دوره قاجار به باید به رساله‌ها منظره از نویسنددهای ناشناس نیز اشاره کرد. این نوشته که در اواخر دوره ناصرالدین شاه خلق شده، منظره سیاسی بین‌ای» به‌عنوان فردی سست‌گرا و «بق» متجدد و فرنگی‌مآب است، اصلاحات اجتماعی، سیاسی و دینی در ایران را گوشزد می‌کند.

بله، در ستارگان فریب‌خورده (۱۲۵۳ ه‍.ش) فتحعلی آخوندزاده هم که پیشتر سرپال سلطان و شهبان از آن اقتباس شده، پیش‌سوری نشان داده می‌شود که برای رفع نجوست از سر شاه، تاج شاهی را بر سرش می‌گذارد، اما این پیش‌سور، دست به اصلاحاتی می‌زند و با مخالفت درباریان روبرو می‌شود.

رساله خوبانمه یا خوب‌خلسه را نیز اعتمادالسلطنه(۱۲۷۴-۱۲۷۱) بعد از ۱۳۱۰ هجری قمری نوشته ولی‌ از ترس عوایش، آن را منتشر نکرده است. نسخه خطی این اثر پس از مرگ وی به کتابخانه آستان قدس رضوی تقدیم شده و در سال‌های بعد در مقدمه منتشر شده است. «در این کتاب مولف کلیه صدور عهد قاجار به را از میرزا ابراهیم‌خان علی‌الصدر گرفته تا میرزا کلاغر خان امین‌السلطان به پای میز محاکمه کشیده تا خرابی و انحطاط ایران را در متنش سازد. خلاصه داستان چنین است: در اوایل سال ۱۳۱۰ هجری قمری و سالم و نگارش سفری به عراق عجم می‌کند و مولف که ملتزم رکاب بوده، در بازگشت به تهران از گرمی هوا به مسجد نیمه و برانه‌ای شاه از بناهای شاه،



طهماسب‌مغوی، در شهر ساوه پناه می‌برد. خست‌پارهای چند را که در صحن مسجد بوده، بالش می‌کند و عیابی بر سر می‌کشد و چشم روی هم می‌گذارد و در آن عالم خواب یا خلسه چپ‌های می‌بیند و می‌شنود که موضوع داستان را تشکیل می‌دهد. بدین قرار که گنبد مقصوره می‌شکافد و فرشتگان از بالایا به پایین می‌آیند و صحن مسجد را آب و جارو می‌کنند و هشت تن از کشورستان بزرگ و تاجداران عجم و ترک (کیخسرو کیانی، دارای اول، آرشاک پادشاه و موسس سلطنت اشکانیان، اردشیر بابکان، خسرو دوم اوتیرویان، شاه اسمعیل بهادرخان، نادر آدوار واعصار نادر افشار و آغامحمدخان موجد بنای جاوید

ردیف	محدوده تاریخی دوره	ویژگی‌های سیاسی دوره
۱	از ۱۲۸۵ ه‍.ش تا ۱۳۰۰ ه‍.ش	هرج و مرج و تمرین دموکراسی نیم‌پند
۲	از ۱۳۰۱ ه‍.ش تا ۱۳۲۰ ه‍.ش	استبداد، نوگرایی
۳	از ۱۳۲۱ ه‍.ش تا ۱۳۲۳ ه‍.ش	گریز از استبداد، آزادی، به‌سوی دموکراسی
۴	از ۱۳۲۳ ه‍.ش تا ۱۳۲۸ ه‍.ش	خفقن
۵	از ۱۳۲۹ ه‍.ش تا ۱۳۴۲ ه‍.ش	دموکراسی نیم‌پند
۶	از ۱۳۴۳ ه‍.ش تا ۱۳۵۵ ه‍.ش	خفقان و توسعه اجتماع اقتصادی
۷	از ۱۳۵۶ ه‍.ش تا ۱۳۵۷ ه‍.ش	فضای باز سیاسی، انقلاب
۸	از ۱۳۵۸ ه‍.ش تا ۱۳۵۹ ه‍.ش	آزادی وسیع پس از انقلاب، توسعه کتابخوانی
۹	از ۱۳۶۰ ه‍.ش تا ۱۳۶۷ ه‍.ش	شرایط جنگی، درگیری‌های داخلی، اصولگرایی
۱۰	از ۱۳۶۸ ه‍.ش تا ۱۳۷۶ ه‍.ش	توسعه اقتصادی، زمینه‌های تساهل و تسامح
۱۱	از ۱۳۷۷ ه‍.ش تا ۱۳۸۴ ه‍.ش	اصلاحات، تسامح و تساهل
۱۲	از ۱۳۸۵ ه‍.ش تا ۱۳۹۲ ه‍.ش	بازگشت به اصولگرایی
۱۳	از ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۳	دوره اعتدال

عاشقانه در دوره مغول خیر نوشته شده، اما در آن به درگیری‌های میان مسلمانان و غیرمسلمانان نیز پرداخته می‌شود و به عبارتی جای پای سیاست و مشکلات اجتماعی را در آن نیز می‌توان یافت.

به نظر شما این چند کتاب انتقادی برای جامعه ایرانی آن روزگار کافیست؟
شما آهگ به وضع طبقات و شرایط اجتماعی دوره‌ای که این‌ا آثار انتقادی منتشر شده‌اند نگاه کنید، می‌بینید، واقعا با توجه به فقر شدید فرهنگی و اقتصادی اوضاع اجتماعی، روشنفکران حوزه داستان، کار خودشان را انجام داده‌اند. در جامعه‌ای که تعداد باسوادانش اندک بود، طبقات حاکمه بر تمامی شئونات زندگی مردم فرودست مسلط بودند و مردم این‌س امر را پذیرفته بودند، کارگران ایرانی از فرط بیکاری به عراق، اسلامبول، قلیس، باکو، هرات، کراچی، مسقط و حتی زنگبار مهاجرت می‌کردند. کشاورزان عموما ۲۰درصد

از حاصل دسترنج‌شان را صاحب بودند. ۵۰درصد از جامعه ایران درسال (۱۱۷۹ ه ش) را عشاریر تشکیل می‌دادند. (که البته این مقدار درسال ۱۲۹۳ به ۳۳ درصد کاهش یافت) و این ترکیب جمعیتی برای کسانی که در کار اداره مملکتند، بسیار معنادار است، هم از نظر ثبات و حفظ امنیت و هم از نظر درآمدهای مالیاتی. در آن زمانی که شما می‌فرمایید کتاب‌های انتقادی کافی بوده طی ۱۰۰درصد تنها به ۲۵ درصد کل جمعیت ایران رسیده است و بقیه جامعه کشاورز و روستائین بودند. اقطعی بزرگ جامعه‌آمیز سال‌های ۱۸۶۹ - ۱۸۷۲/۱۸۷۳- ۱۲۴۸- ۱۲۵۱ ه‍.ش مرگ نیم‌ت یک‌کوبیم‌چنین نفر را همراه داشت.» (فوران، ۱۸۴: ۱۲۸۴). در همین شرایطی واقعا نوشتن آثاری که اشاره شد، کاری مهم و البته صعب بوده است که داستان نویسان ما از عهده آن برآمده‌اند.

می‌دانید شما می‌توان به کتاب الغرائب فی الامور العجائب اشاره کرد. این کتاب که در قالب خاطرات شخصی و با نثری طنزآمیز تألیف شده است، نوشته‌های معتبر عصر قاجار محسوب می‌شود که از ارزش ادبی خاصی هم برخوردار است. این اثر را که حاج‌میرزا محمدخان مجدالملک‌سینکی (۱۲۸۹- ۱۲۳۶ ق) نوشته، به کشف‌الغرائب و رساله مجدیه نیز معروف است. (دهقانی، ۱۸: ۱۳۸۱) کتاب مذکور به گفته سعید نفیسی، «بزرگترین شاهکار نثر فارسی در قرن سیزدهم است، این رساله علاوه بر آن شاه فرامروا و همه‌کاره بوده، اختیار تمام شئونات زندگی مردم را داشته، قدر قدرت محسوب می‌شده، مردم هم باید اطاعت می‌کردند، این شاه در ادبیات شفاهی ما گاه قدرتی فوق تصور داشته، مثلا در یکی از قصه‌های عامیانه شاعیاسب برای برآورده کردن آرزوی سه خواهر، همزمان هر سه نفر را به همسری خود برمی‌گزیند، یعنی کاری فراتر از حدود شرعی که شاه باید به آن پایبند بوده باشد، خب این فرآیند چگونه شکسته می‌شود؟

این خود یک بحث مفصل می‌طلبد، کتاب‌هایی که درباره تاریخ مشروطه نوشته شده، زمینه‌های مختلف این انقلاب را شرح داده‌اند. از جمله تلاش‌هایی را که برای آگاه کردن مردم انجام شد. به تعریف عبدالحمید ابوالحمد در کتاب رمان سیاسی در ایران می‌توان داستان‌های سیاسی نامید، هم در چنین شرایطی پدید آمدند و هم برخی از آنها در حادث‌شدن چنان شرایطی دخیل بودند.

داستان‌هایی که ذکر کردید، همه به گونه‌ای مردانه بودند، یعنی پای کمتر زنی در این داستان‌ها به‌عنوان شخصیت اصلی باز شده‌است، این وضع چه زمانی عوض شد؟

نکته ظریف و درستی است که تا‌حالا کمتر به آن توجه شده، شاید یکی از دلایل آن هم عدم‌حضور اجتماعی، سیاسی جدی قلیبه زنان در دوره موردنظر بوده باشد. جز رمان تاریخی شمس و طغرا که البته در زمره آثار انتقادی قرار نمی‌گیرد، شخصیت‌های اصلی بقیه داستان‌هایی که گفته شد، مردان بودند، اعتمادالسلطنه، تاجر، زمین‌شناس و خلاصه همه کسانی که در داستان‌های مذکور نقش‌های اصلی را داشتند، مذکر بودند اما این وضعیت، با قوفل ستار، بهجت قاجاربه تغییر می‌کند، داستان نویسان به دلایل مختلف از جمله دلایل سیاسی و اجتماعی، به وضع زنان می‌پردازند. تهران مخوف مرتضی مشفق کاظمی که در سال ۱۳۰۱ ظاهررا در دو مجلد منتشر می‌شود، وضع اسفبار زنان را نشان می‌دهد. رمان‌های همسا(۱۳۰۶) و زیبا(۱۳۰۹) هر دو از محمد حجازی، همان‌گونه که از نامشان پیداست با شخصیت محوری زن منتشر می‌شوند.

رمان شهرناز حبیبی دولت‌آبادی، سیزده‌عید (۱۳۱۱) و جنایات بشر (۱۳۰۸) هر دو از ربیع انصاری، رمان‌های تفریحات شب، در تلاش معاش و اشراف مخلوقات نوشته محمد مسعود که به ترتیب در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۳ نوشته شده‌اند، نیز همان‌گونه که آقای یابدینی گفته‌اند، تصویری از فقر و بیماری و انحطاط و افسردگی اغلب مردم جامعه و در کنار آنها زنان را ارائه می‌دهد.

نگاه

چند نگاه به چارلز دیکنز

زندگی حیرت‌انگیز دیکنز

| سورن کردانی|

«چارلز دیکنز، دومین فرزند آقای جان دیکنز، کارمند اداره مالی پایگاه نیروی دریایی بود. هنگام تولد چارلز، وضع مالی خانواده نسبتا مرفه بود اما چندی بعد به وخامت گرایید و پدر چارلز، به دلیل به‌دکاری به زندان افتاد.

«خانواده دیکنز برای مدتی همسرانه پدر در زندان اقامت گزیدند و روزهای سخت و تلخی بر آنها گذشت. چارلز خاطرات این روزها را در برخی آثار خود بازگو کرده است.

«چارلز، ایسام نوجوانی و جوانی را در فقر و تنگدستی گذراند و با واقعبات تلخ زندگی انسان‌هایی که بر اثر انقلاب‌صنعتی و روح سوداگری و پول‌پرستی حاکم بر جامعه، دچار فلاکت شده بودند، آشنا شد.

«رمان‌های دیکنز، درواقع توصیفی است از زندگی تیره‌بختان و اقسار فرودست انگلستان، در عصر ویکتوریا.

یک‌راز، یک شخصیت

راز شخصیت‌های حیرت‌انگیز دیکنز در چیست؟ سامرست موام، بر این باور است که دیکنز، با آن که قدرت تشخیص و بصیرت فراوانی داشت و در طول زمان با اشخاصی که در طبقات عالیه جامعه جا داشتند خودمانی شده بود، هرگز نتوانست در زمان‌هایش از این افراد، بازنگرانی بیافریند که خواننده وجود آنها را کاملا باور کند. همچنین کشیش‌ها و پزشک‌های دیکنز، آن‌طور که وکلای عدلیه و منشی‌های آنها یا آن‌طور که تهیدستان محروم از حقوق و امتیازات اساسی اجتماعی، در رمان‌های او رنگ و بوی زندگی دارند، و اجار این رنگ‌وبوی نیستند.

اگر بخواهیم آثار و شخصیت دیکنز را با نام‌آوران دیگر رئالیسم اجتماعی همچون بالزاک یا تولستوی در دوره پیش از تحول روحی و در روزگاری که آن‌ا کارکنان را می‌نوشت مقایسه کنیم، می‌توانیم بگوییم که دیکنز در مقایسه با بالزاک، از توان کمتری در توصیف پیچیدگی‌های عواطف و شخصیت انسان‌ها و کاراکترپردازی برخوردار است، اما چون او فردی هرزه و پول‌پرست و گرفتار سوداگری نبوده است، شخصیت دیکنز به لحاظ روانی در مقایسه با بالزاک، به آید پیچیدگی بیشتری برخوردار است، اما در آنکه در مقایسه با کاراکترهای داستان‌های دیکنز، شخصیت‌های عمیق، روحی‌چینی و پیچیده‌تر هستند. شخصیت آثار دیکنز در مقایسه با ویلیام تکر ی موفقیت بیشتری در جذب خواننده یافته بود.

دیکنز در نگاه منتقدان

هربرت رسد : دیکنز با کلماتی طوفانی علیه رذایل جامعه، بی‌عاطفگی و گستاخی ثروتمندان، وجه خشن و فاقد دلسوزی قانون، رفتار وحشیانه با کودکان، شرایط غیرانسانی زندان‌ها، کارخانه‌ها و آموزشگاه‌ها بر می‌آشوبد. تمام قصه جدید انگلیسی، هنر توصیف محیط، ترسیم شخصیت و مهارت در محاوره را از او گرفته است.

جی. بی پریستلی: درباره نگرش دیکنز به انگلستان عهد ویکتوریا و پایتخت فخر زده و فاسد آن می‌نویسد:

در اواخر زندگی در منتهای صداقت و صمیمیت اعلام کرد که از این شهر متنفر است. او انگلستان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ را با آن صنعت شکوفان و طبقه تازه به دوران رسیده متوسط کوناکسر و دمدمی مزاج به دیده تحقیر و با احساسی آمیخته به خوف و وحشت می‌نگریست.

دیکنز در کتاب «داستان دو شهر» با نوعی بی‌بزاری و نفرت از «انقلاب» یاد می‌کند و به‌نظر می‌رسد که به‌رغم انتقادات بسیاری که به وضع اجتماعی و ستمگری‌های سرمایه‌سالاری داشت، معتقد به تغییر کلی و مبنایی مناسبات حاکم‌نیز نبود.

ادوارد نیتباری سولان: آنچه چارلز دیکنز را به شخصیتی نادر و حتی منحصر‌به‌فرد در تاریخ اجتماعی و ادبی بریتانیا تبدیل می‌کند، شیوه کار اوست که نه تنها مضاملات اجتماعی را نشان می‌دهد، بلکه مهم‌تر از آن، مخاطبان را به آندیشه لزوم بر‌خورد با این مضطلات برمی‌انگیزد.

دیکنز از نمی‌توان «ادیب» به معنی رایج کلمه تلقی کرد، بلکه باید او را گزاراشرگی دانست که به جای استفاده از ادبیات به‌عنوان یک «هنر متعالی» و قابل استفاده «خواص»،

مختلف از جمله دلایل سیاسی و اجتماعی، به شیوه قصه‌گویی را برگزید، درحالی که موضوع و مضمون قصه‌های خود را از محیط اطراف گرفته و در پیگیری هدفی مشخص به کار می‌برد. **روبرت نایس من**: بررسی‌اس آثار دیکنز نشان می‌دهد که به‌خصوص در آثاری که پس از دستیابی به شهرت و رفاه نسبی خلق کرده، کوشیده است با تصویرپردازی انتقادآمیز از معیارها و روابط اجتماعی وفردی، مخاطبان خود را با بی‌عدالتی و خونونت مستولی بر جامعه آشنا سازد و شاید هم لزوم تغییرات را گوشزد کند. اگر نتشویق مخاطبان به تلاش برای شرایط اجتماعی ا هدف آثار دیکنز بدانیم، نویسنده برای رسیدن به این هدف، به موعظه و اندرز روی نمی‌آورد بلکه ابزاری را به کار می‌گیرد که کار آسانی منحصر به فردی در تاثیر گذار بر مخاطبان بر‌خوردار است.